

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

جلسه گذشته بعضی از فرازهای خطبه اول نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفت. گفتیم که معرفت خداوند متعال اساس اعتقاد و باور را شکل می‌دهد و کمال این معرفت آنجاست که این واجب الوجود مورد تصدیق قرار گیرد. حقیقت وجود قابل تصور نیست بلکه شناخت ما نسبت به وجود، حضوری و شهودی است. کمال تصدیق به خداوند هم این است که وجود واجب را یکی بدانیم. و کمال توحید به خدا اخلاص قلبی نسبت به اوست و اینکه همه امور به دست اوست.

و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه

تا اینجا چند مرتبه در روایت بیان شده است که هر مرتبه کمال مرتبه قبل است. هر کسی باید ببیند در کدام مرحله قرار داد و ظرفیت و فهم خود را محک بزند. تمام این فقرات بیان یک حقیقتی در باب ظرفیت و فهم انسان در خداشناسی است. خداوند متعال حقیقتی است که انسان به یکباره نمی‌تواند نسبت به او موحد شود. شهادت به توحید تنها یک اسلام ظاهری در انسان را محقق می‌کند. خداشناسی صحیح در گرو تکمیل همه مراحل آن است. در روایت وارد شده است که «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ إِنَّمَا أَبْوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يُنَصْرَانِهِ وَ يُمَجْسَانِهِ».[1] این فطرت خداشناس همان علم حضوری است و تمام مراحل بعدی هم به علم حضوری محقق می‌شود. اساس حیات انسان متوقف بر این است که معنایی اجمالی از این خطبه را درک کند.

در مرحله پنجم، حضرت می‌فرماید اگر کسی واقعا بخواهد خداشناسی را مرحله به مرحله در خودش ملاحظه و پیاده کند، باید بداند که اخلاص مراحل دارد و مرحله اول آن همین است که انسان بگوید خدا عالم، قادر، حی و ... است. اما وقتی انسان بخواهد اخلاص تام پیدا کند باید بداند که هیچ چیزی غیر از خدا حقیقتی و واقعیته ندارد و او موجودی بسیط است که چیزی به عنوان صفت نمی‌تواند داشته باشد. نفی صفات از ذات خداوند دو گونه معنا شده است. یک معنا را ملاصدرا در اسفار بیان کرده و آقای خوئی هم همان مطلب را تکرار می‌کند ولی اشاره به قائل آن نمی‌کند. ملاصدرا می‌گوید:

«قوله ع: و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه أراد به نفی الصفات التي وجودها غير وجود الذات و إلا فذاته بذاته مصداق لجميع النعوت الكمالية و الأوصاف الإلهية من دون قيام أمر زائد بذاته تعالى فرض أنه صفة كمالية له فعله و قدرته و إرادته و حياته و سمعه و بصره كلها موجودة بوجود ذاته الأحدية مع أن مفهوماتها متغايرة و معانيها متخالفة فإن کمال الحقيقة الوجودية في جامعيتها للمعاني الكثيرة الكمالية مع وحدة الوجود.»[2]

اخلاص قلبی یعنی برای غیر خدا هیچ واقعیته قائل نباشیم و بدانیم که هر چه هست خداست و هیچ نقصی، ترکیبی، فقدانی و نیازی در ذات خدا وجود ندارد و واجب الوجود وجود تام و دارای همه کمالات است. معنای این مطلب آن است که صفاتی زائد بر ذات وجود ندارد. پس اینطور نیست که خدا دارای ذاتی است و صفاتی عارض بر ذات خدا شده است. پس نفی صفات به معنای نفی صفات زائد بر ذات است. ذات خدا همه صفات را در خودش دارد. انسان که صفات او زائد بر ذات اوست، یک روز این صفات وجود دارد و روز دیگر از بین می‌رود. این صفات در انسانها کم و زیاد می‌شوند. چنین صفاتی را باید از ذات

خدا نفی کرد.

لذا امیرالمؤمنین در ادامه می‌فرماید: «لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف و شهادة كل موصوف أنه غير الصفة» و ملاصدرا این عبارت را اینگونه توضیح می‌دهد:

«إشارة إلى برهان نفى الصفات العارضة سواء فرضت قديمة كما يقوله الأشاعرة أو حادثة فإن الصفة إذا كانت عارضة كانت مغايرة للموصوف بها و كل متغايرين في الوجود فكل منهما متميز عن صاحبه بشيء و مشارك له بشيء آخر و ذلك لاشتراكهما في الوجود و محال أن يكون جهة الامتياز عين جهة الاشتراك و إلا لكان الواحد بما هو واحد كثيرا بل الوحدة بما هي وحدة بعينها كثرة هذا محال - فإذن لا بد أن يكون كل منهما مركبا من جزء به الاشتراك و جزء به الامتياز فيلزم التركيب في ذات الواجب و قد ثبت أنه بسيط الحقيقة هذا خلف» [3]

اشاعره معتقدند همه اوصاف خدا زائد بر ذات او و قدیم هستند. [4] ملاصدرا می‌گوید چه صفات خدا قدیم باشند و چه حادث، وقتی عارض بر ذات شوند مغایر با موصوف خواهند شد. ایشان تعبیر امیرالمؤمنین که فرمودند: «لشهادة كل موصوف أنها غير الصفة» را قرینه گرفته است بر اینکه در صورت قول به زائد بودن صفات بر ذات باید آن صفات را غیر از ذات دانست؛ چون صفات عارض غیر از موصوف است اما صفتی که عین ذات باشد دیگر تغایری با آن ندارد. پس با قرینه استدلالی که در کلام حضرت وجود دارد معلوم می‌شود منظور از صفاتی که باید نفی شوند صفات عارض بر ذات است. والا اگر صفات عین ذات باشند دیگر تغایری نیست و آن را نفی نمی‌کند. بنابراین، این کلام حضرت به معنای نفی هرگونه صفتی از خدا نیست، بلکه نفی صفات زائد بر ذات است.

حال اگر صفات مغایر با ذات شد، تغایر اقتضاء می‌کند که هر دو حداقل یک ما به الامتياز از دیگری علاوه بر ما به الاشتراك داشته باشند. وقتی گفتیم زید و عمرو با هم تغایر دارند به این معناست که اگر در آنها جهات مشترکی وجود دارد اما هر کدام حداقل یک امتیازی از دیگری دارند. پس هر کدام باید مرکب از یک ما به الاشتراك و یک ما به الامتياز باشند. نتیجه اینکه تغایر موجب قول به ترکیب در ذات خداست و حال آنکه قبلا ثابت شده است که خدا بسيط الحقیقه است.

در بعضی شروح نهج البلاغه گفته شده که منظور از این صفات، صفات مخلوقین است. پس معنای عبارت حضرت این است که کمال اخلاص در نفی صفات مخلوقین از خداست. [5] این تفسیر به نظر می‌رسد مطلب درستی نیست.

بسيط الحقيقة یعنی ذاتی که از جمیع جهات بسيط است و هیچ ترکیبی در او وجود ندارد، حتی ترکیب صفت و موصوف. ممکنات مادی مرکب از اجزاء مادی هستند و اجزاء خارجی دارند. ممکنات عقلی دارای اجزاء عقلی هستند، مثل ملائکه که در تحلیل عقلی دارای اجزائی هستند. اما خداوند متعال نه جزء عقلی دارد و نه جزء خارجی. او یک وجود بسيط من جمیع الجهات است. در کلمات فلاسفه مخصوصا آنها که پیرو مکتب حکمت متعالیه هستند بسیار دیده می‌شود که ترکیب و ترکیب در خدا راه ندارد. ترکیب ملازم با احتیاج است و احتیاج از ذات خدا دور است. پس خدا نه جنس و فصل یعنی اجزاء عقلی دارد و نه اجزاء خارجی. لذا ذات مقدس او ماهیت ندارد. بنابراین دیگر نمی‌توان گفت که چنین ذاتی دارای صفات عارضی و زائد بر ذات باشد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا وَ مَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»، یعنی هر کسی برای خدا وصفی قائل شود، خدا را قرین به غیر خدا قرار داده است و این یعنی خدا را دو تا قرار داده است. کسی که خدا را دو چیز ببیند او را تجزیه کرده است. این خطبه معیار و محک برای خداشناسی است. کسانی هستند که هر روز وقتی به محاسبه اعمال ظاهری خود می‌پردازند، اعتقادات خود را نیز محاسبه می‌کنند که هم مشکل‌تر و هم مهم‌تر و موثرتر است. با معیارهای خداشناسی در این خطبه باید سنجید که چه

علی‌ای حال، وقتی با کلمات فلاسفه همچون ملاصدار مواجه می‌شویم اینطور نیست که همه کلمات و قواعدی که در فلسفه وجود دارد را قبول کنیم. حتی آنهایی که اهل نظر هستند و تعلیقاتی بر کلمات ملاصدرا داشته‌اند نیز در برخی نکات با او مخالفت کرده‌اند. لکن کتاب اسفار مشحون از استدلال به آیات قرآن و روایات است و این موارد نیاز به تأمل دقیق دارد.[6] ملاصدرا بعد از اینکه کلام امیرالمؤمنین را نقل و شرح می‌کند می‌فرماید:

«فکلامه ع إذ هو منبع علوم المکاشفة و مصدر أنوار المعرفة نص على غاية تنزيهه تعالى عن شوب الإمكان و التركيب فيلزم من هذا التنزيه و التقديس أن لا موجود بالحقيقة سواه و هذه الممكنات من لوازم نوره و عكوس أضوائه و قد مرت الإشارة إلى أن غاية التوحيد توجب أن يكون الواحد الحقيقي كل الأشياء فهو الكل في وحدته و لهذا عقب هذا الكلام الذي في نفي الصفات.»[7]

یعنی کسانی که اهل کشف و ریاضت هستند و به دنبال معرفت می‌گردند، منبع و مصدر آنها همین کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است. این کلام حضرت تصریح است در اینکه ما باید به خدایی ایمان داشته باشیم که هیچ شائبه امکان و ترکیب و ترکیبی در او وجود نداشته باشد. وقتی می‌گوییم خدا منزّه از هر ترکیبی است معنایش این است که موجودات دیگر و ما سوی الله ناقص‌اند و لذا نمی‌توان گفت که غیر از وجود خدا، وجود حقیقی دیگری وجود دارد. درست است که انسان‌ها نطق و حرکت و حیات ظاهری دارند لکن موجوداتی سر تا پا در نقص هستند و نقص هم به عدم بازمی‌گردد. و همین است معنای آیه که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».[8] ما موجودیم ولی وجود ما حقیقی نیست. حقیقت وجود یعنی وجودی که هیچ نقصی در آن راه ندارد. وجود ما در مقابل وجود خدا مثل این است که نور چراغ را با نور خورشید مقایسه کنیم. این نور در مقابل نور حقیقی در واقع چیزی جز ظلمت نیست. حقیقت وجود یعنی وجودی که کامل است.

ما در بحث کلام نفسی که مبتنی بر تحلیل یکی از اوصاف خدا با عنوان تکلم است مقدمه‌ای را تا اینجا راجع به اوصاف خدا مطرح کردیم و حال وارد بحث از تکلم خدا خواهیم شد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. شرح نهج البلاغة. 20 ج. قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي (ره)، 1404.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد. عدة الداعي و نجاح الساعي. قم: دار الكتب الاسلامی، 1407.
- الشیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. 9 ج. بیروت: دار إحياء التراث، 1981.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. 30 ج. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، 1409.
- مکارم شیرازی، ناصر. پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام. جمعی از فضلا. 15 ج. تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۵.

[1]- ترجمه: «هر نوزادی بر اساس فطرت توحیدی متولد می‌شود، این پدر و مادر اویند که وی را یهودی یا مسیحی و یا

مجوسی می‌نمایند.» (احمد بن محمد ابن فهد حلی، عدة الداعي و نجاح الساعي (قم: دار الكتب الاسلامی، 1407)، 332).

[2] - صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (بیروت: دار إحياء التراث، 1981)، ج 6، 140.

[3] - همان، 140-141.

[4] - ابن ابی الحدید می‌گوید: «و کمال الإخلاص له نفي الصفات عنه فهو تصريح بالتوحيد و هو نفي المعاني القديمة التي تثبتها الأشعرية و غیرهم.» (عبد الحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة (قم: مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، 1404)، ج 1، 74).

[5] - ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام، جمعی از فضلا (تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۵)، ج 1، 86.

[6] - هدف ما ترویج فلسفه نیست بلکه می‌خواهیم بگوییم که دور شدن از فلسفه انسان را از بسیاری از معارف قرآنی دور می‌کند. بعضی کلمات معصومین مانند این خطبه امیرالمؤمنین وجود دارند که بدون مبانی فلسفی قابل فهم نیستند. عقل یکی از منابع مهم بشر است، همانطور که در قرآن بسیار آمده است که «أفلا يعقلون»، «أفلا يتدبرون» و ... در روایات هم چنین مطالبی وجود دارد، مثل روایت امام کاظم علیه السلام که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ». (محمد بن حسن حرّ عاملی، تفصیل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة (قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1409)، ج 15، 206).

اینکه در روایت آمده است دلیل بر وحدانیت، ذات اوست، این همان برهان لمّی است و مفاد «یا من دلّ علی ذاته بذاته» است. همچنین به برهان عقلی، ذات خدا دلیل بر نفی صفات عارض بر خداست. این براهین، دور شدن از مکتب اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه خود آنها به ما فرموده‌اند که از حجت باطنی خود استفاده کن که نتیجه آن همین براهین فلسفی است.

[7] - الشیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج 6، 141.

[8] - فاطر: 15.